

An Introduction of Some Indian Mystics of Shath Speeches Based on Dara Shikoh's Hasanat ul-Arefin

Elham Rostaeirad* 

Ph.D Graduate in Mystical Literature, Alzahra University, Tehran, Iran

Maryam Hosseini 

Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran

Abstract

The history of mysticism and Sufism, like other histories has many unspoken issues that have not been addressed and revealed yet. Although the biographies and works of many mystics are recorded and accessible in the books of Tazkerat al-Awliya and the Tabaqat al-Sufia; but in order to obtain opinions and thoughts of anonymous mystics, who might have lived with a special position in their time, there is an urgent need to study ancient memoirs and texts. Due to the important period of cultural, political and literary exchange between Iran and India and Sufis, poets and artists traffic between the two countries, a significant part of Persian cultural capital is available in some Hindu works that deserve attention and research. Based on the Hasnat ul-Arifin by Dara Shikoh, the Indian prince (AD 1069). this research introduces some of the famous mystics of that time who remain anonymous nowadays. Mystics such as: Khajeh Ali Ramtini, Sheikh Kabir, Sheikh Hussein Dehdeh, Sheikh Sharafuddin Pani Petahi, Sheikh Farid Shokranj, who had excellent Shath speeches.

Keywords: Hasnat al-Arifin, Shath, Mystics of Shath Speech.

Corresponding Author: neyestaaan_1361@yahoo.com

How to Cite: Rostaeirad, E. & Hosseini, M. (2022), An Introduction of Some Indian Mystics of Shath Speeches Based on Dara Shikoh's Hasanat ul-Arefin, *Mysticism in Persian Literature*, Vol. 11, No. 1, 161-185.



--- عرفان پژوهی در ادبیات ---

دوره ۱، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، ۱۶۳-۱۸۵

msil. atu. ac. ir

DOI: 10.22054/MSIL.2022.59185.1016

معرفی چند تن از عارفان شطح گوی هندی براساس حسنات العارفین داراشکوه

دانش آموخته دکتری ادبیات عرفانی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران



الهام روستایی راد*

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات دانشگاه الزهراء، تهران، ایران



مریم حسینی

چکیده

تاریخ عرفان و تصوف نیز همچون دیگر تواریخ، ناگفته‌های بسیار دارد که تاکنون برملا نشده‌اند. شرح احوال و آثار عارفان بسیاری در کتاب‌های تذکرة اولیا، و طبقات صوفیه ثبت شده و قابل دسترسی است، اما دستیابی به آراء و افکار عارفان گمنام که شاید با داشتن مقام و جایگاه ویژه در روزگار خود می‌زیستند، نیازی است مبرم که باید در جست‌وجوی آن به تذکره‌ها و متون کهن رجوع کرد. با توجه به دوران مهم اختلاط فرهنگی، سیاسی و ادبی دو کشور ایران و هند، و رفت و آمد صوفیان، شاعران و هنرمندان میان دو کشور، بخش قابل توجهی از سرمایه‌های فرهنگی به زبان فارسی در برخی آثار هندوان موجود است که شایسته توجه و تحقیق است. این پژوهش براساس کتاب حسنات العارفین داراشکوه شاهزاده هندی (م. ۱۰۶۹) به معرفی چند تن از عارفان نامدار که سخنان شطح‌آمیزی از آنان نقل شده می‌پردازد. عارفانی چون؛ خواجه علی رامیتنی، شیخ کبیر، شیخ حسین دهمده، شیخ شرف‌الدین پانی پتهی، شیخ فرید شکرگنج که دارای شطحیات و یا کلامی عالی بودند.

کلیدواژه‌ها: حسنات العارفین، شطح، عارفان شطح گو.

مقدمه

«حسنت العارفین» یکی از آثار ارزشمند شاهزاده محمد داراشکوه است. وی در این کتاب به بیان شطحیات عارفان مسلمان پرداخته است. بخشی از این شطحیات برگرفته از کتاب اللمع فی التصوف، نوشته ابونصر سراج و شرح شطحیات نوشته شیخ روزبهان بقلی شیرازی است. ویژگی قابل توجه این اثر، نقل شطحیات داراشکوه از عارفانی است که پس از روزبهان و در حد فاصل قرن ششم تا دهم می‌زیسته‌اند و اغلب برای جوامع پارسی زبان ناشناسند. بدیهی است همراه با نقل شطحیات، دومین مقوله اساسی، شیوه سخنوری و ساختار کلام این افراد است که این نوشتار به آن می‌پردازد. هدف از نگاشتن این مقاله معرفی عارفان شطاح قرون هشتم تا دهم هجری است که برخی معاصر داراشکوه بوده و یا سمت استادی وی را داشته‌اند.

برجستگی بسیار مهم حسنات العارفین، ذکر نام و سخنان عارفان نامدار معاصر داراشکوه است. یکی از این اشخاص سلیمان مصری است که داراشکوه محضر وی را درک کرده و بر طریقت او معتقد است. از سایر عارفان شطاح که در دوره زمانی قرن ششم تا یازدهم جای می‌گیرند، می‌توان از مولانا عبدالرحمن جامی، سعدالدین کاشغری، خواجه بهاءالدین نقشبند، خواجه احرار مغربی، خواجه عبیدالله احرار، شیخ محمود شبستری، شاه محمد دلربا، حضرت باری، حضرت مولانا شاه، شیخ فرید، شیخ شاه محمد یمینی بری، شیخ میر، بابا پیاری، شیخ گمّل، شیخ صالح، محمد شریف، شیخ حسین دهنده نام برد. در اثنای متن به پرسش‌هایی نظیر کیفیت شطح گویی در قرون اخیر، سیر تحول شطحیات از قرون اولیه تا قرن یازدهم و همچنین شناخت برخی عارفان هندی که کمتر از ایشان سخنی یا شرح حالی نقل شده، پاسخ داده می‌شود.

به دلیل اهمیت شناخت و بازیابی مفاهیم شطح در این مقاله برخی مشایخ شطح گو و برجسته هندی که البته به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند معرفی و گفتار و سخنان‌شان بررسی می‌شود.

۱. پیشینه پژوهش

آثاری نظیر «ریحانة الأدب»، «عرفان و ادب در عصر صفوی»، «تذکرة کلمات الصادقین» و مجموعه مقالات و تحقیقاتی که داریوش شایگان درباره داراشکوه و دوران وی ارائه کرده است؛ از جمله آثار ارزشمندی هستند که می‌توان آن‌ها را در زمره آثاری برشمرد که پیشینه

این مقاله هستند. از دیگر منابع این مقاله، «سفینه الأولیا» نوشته داراشکوه در ذکر احوال عارفان هندی و ایرانی است. از دیگر مقالات در این حوزه، مقاله «آثار و احوال بابا فریدالدین شکر گنج» است.

۲. روش‌شناسی

شطح در کتاب‌های عرفانی مانند اللمع فی التصوف و شرح شطحیات، به رسمیت شناخته شده و نیز به تحلیل عبارات آن پرداخته شده است. در حسنات العارفین ذکر شطحیات عارفان سده‌های نخستین نظیر حلاج، ذوالنون، شبلی، رُویم، ابوحنفص نیشابوری، ابراهیم ادهم و بایزید بسطامی، ذکر شطحیاتی از برخی عارفان معاصر داراشکوه همراه شده و سیر دگرگونی شطاحی را از آغاز تا قرن یازدهم به خوبی بازمی‌نماید. به این منظور، نخست نام همه عارفان این اثر استخراج و سپس از آن میان، افرادی که کمتر شناخته شده هستند برگزیده شد و درباره ایشان تحقیقاتی صورت گرفت. درباره برخی از ایشان در تذکره‌های هندی و فارسی کمتر شرح‌حالی یافت می‌شد؛ با این وجود به ذکر حداقل‌ها اکتفا شد. آنچه مهم می‌نماید، مشرب عرفانی، شأن عبارات شطح‌گونه و حالات و مقامات ایشان است که در این مقاله تا حد امکان به آن پرداخته شده است.

۳. محمد داراشکوه

شاهزاده محمد داراشکوه (۱۰۶۹-۱۰۲۴) در روز بیست و نهم صفر، سنه هزار و بیست و چهار هجری قمری مطابق با دهمین سال جلوس پدربزرگش، جهانگیر شاه، در ولایت اجمیر زاده شد و به او لقب *گل‌اولین گلستان شاهی* دادند.^۱ «اسمش محمد، لقبش داراشکوه، پسر بزرگ و ولیعهد شاه‌جهان پادشاه هندوستان بود» (هدایت، ۱۳۸۵). دوران کودکی او در دربار و در مصاحبت اهل هنر و دانش گذشت. داراشکوه علوم مقدماتی را نزد ملا عبداللطیف سلطانپوری و شیخ میرک فصیح‌الدین آموخت. دارا در خوشنویسی و نگارگری و فنون جنگاوری مهارت داشت. از مصنفات وی چنین برمی‌آید که به تمامی بر زبان‌های سانسکریت، عربی، فارسی مسلط بود و تا حدودی زبان ترکی و هندی می‌دانست.^۲

۱. تاریخ محمد صالح، ص ۷۶

۲. آیین هندو و عرفان اسلامی، داریوش شایگان، ص ۱۰ تا ۱۱

دارا در جوانی با معارف هندو و اسلامی آشنا شد و همچنان که به وظایف درباری خود می‌پرداخت از تحصیل و پژوهش و نگارش دست نکشید. آثار او در دو دسته وابسته به فرهنگ هندو و وابسته به فرهنگ اسلام جای می‌گیرند. اگر بنا شود برای داراشکوه یک خصیصه برجسته در نظر گرفته شود؛ بی‌تردید خوی تطبیق‌گرای وی در اولویت است. او کتاب‌های عرفانی مهم را مطالعه کرده و بارها با فرزندان و عالمان هندو نیز به گفت‌وگو نشست. داراشکوه با ببالعل داس گفت‌وگوهای جالبی داشته که متن آن را لویی ماسینیون به نام «مکالمات لاهور» به فرانسوی ترجمه و در سال ۱۹۲۶ به چاپ رسانده است.

داراشکوه شاهزاده‌ای طالب علم و اهل سلوک و دانش و اندیشه بود. این شاهزاده بابر، همواره در صدد نزدیک کردن اندیشه‌های مذهبی و مطابقت دادن آن‌ها با یکدیگر بود. او بیشتر اوقات خود را با مشایخ هند و صوفیه مسلمان می‌گذراند و به بحث و مناظره درباره ادیان می‌پرداخت. او کاتبی هندی‌الأصل فارسی زبان به نام چندر بها برهمن (م. ۱۰۷۰) داشت که آثار او را می‌نگاشت و خود نیز به تقلید اشعار دارا، شعر می‌سرود.

داراشکوه در عنفوان جوانی به تصوف گرایش پیدا کرد. شاید بتوان یکی از نخستین علل این گرایش را چنین دانست که او از کودکی شنیده بود تولد وی با اخلاص پدرش به خواجه معین‌الدین پیر چشتی و نذر و نیاز به درگاه وی در اجمیر بوده است. مهم‌تر از آن باید به گرایش‌های باطنی وی نوع تعلیم و تربیت و فرهنگ و جامعه‌ای که او در آن رشد کرده بود، اشاره کرد. داراشکوه تا ۲۰ سالگی به هیچ سلسله‌ای تعلق نداشت و در سال ۱۰۴۳ هجری دوبار به همراه شاه‌جهان در لاهور با میانجیو (م. ۱۰۴۵ هـ ق) مرشد سلسله قادریه ملاقات کرد. ۶ سال بعد، پس از درگذشت میانجیو، داراشکوه در سال ۱۰۵۰ هجری به کشمیر رفت و مرید ملاشاه بدخشی (وفات ۱۰۷۰ هـ ق) از مریدان و خلفای میانجیو شد و از سوی وی اجازه ارشاد و تربیت مرید را دریافت کرد.^۱

داراشکوه آثار بسیاری تألیف کرد که محور همه آن‌ها براساس مبانی عرفان اسلامی و هندویی، تذکره‌های عرفانی و تطبیق توحیدی ادیان استوار است. از آن جمله‌اند: سفینه الأولیا، مجمع البحرین، رساله حق نما و سکینه الأولیا. از وی دیوان شعری نیز به یادگار مانده که با وجود محروم ماندن از لطافت شعری و آرایه‌های ادبی، بیانگر عقاید والای شاعر است.

۱. در این باره بنگرید به: نقش داراشکوه در وحدت ادیان، هدی سید حسین زاده، ۱۳۸۴

شاهزادهٔ بابری در ۷ رمضان ۱۰۶۸ در جنگ ساموگر و در نزدیکی آگرا، در نواحی اجمیر، مغلوب برادرش اورنگ زیب گردید و در تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۰۶۹ اعدام شد.

۳-۱. عارفان شطاح معاصر داراشکوه

در جدول (۱) به ذکر نام عارفانی که پس از عصر روزبهان می‌زیسته‌اند، پرداخته شده است. از این میان به شرح احوال چند تن از ایشان که معاصر داراشکوه بوده‌اند، بسنده می‌شود.

جدول ۱. عارفان پس از روزبهان

ردیف	نام عارف	شماره صفحه	ردیف	نام عارف	شماره صفحه
۱	فتحه	۳۲	۲۸	شیخ محمود شبستری	۴۵
۲	برکة همدانی	۳۳	۲۹	شیخ مغربی	۴۶
۳	عبدالقادر جیلی (غوث اعظم)	۳۳	۳۰	خواجه علی رامینی	۴۶
۴	ابوالسعود شبلی	۳۴	۳۱	خواجه عبیدالله احرار	۴۸
۵	قضیب البان موصلی	۳۵	۳۲	عبدالرحمن جامی	۵۰
۶	ابوالمدین مغربی	۳۶	۳۳	شاه علم	۵۲
۷	ابن عربی	۳۷	۳۴	بابالال موندیه	۵۴
۸	شیخ نجم کبری	۳۹	۳۵	باباپیاری	۵۵
۹	شیخ سعدالدین	۳۹	۳۶	شیخ حسین دهنده	۵۷
۱۰	شیخ نجم رازی	۴۰	۳۷	شیخ محمد شریف	۵۸
۱۱	معین الدین چشتی	۴۱	۳۸	صالح	۵۹
۱۲	فرید شکرگنج	۴۱	۳۹	شیخ میر	۶۰
۱۳	نظام الدین دهلوی	۴۱	۴۰	شاه محمد یمینی بری	۶۲
۱۴	عبدالله ملتانی	۴۱	۴۱	شیخ فرید	۶۲
۱۵	مولانا جلال الدین بلخی	۴۲	۴۲	مولانا شاه	۶۴
۱۶	صدرالدین قونبوی	۴۲	۴۳	حضرت باری	۶۷
۱۷	شرف الدین پانی پتهی	۴۲	۴۴	شاه محمد دلربا	۷۲
۱۸	شمس الدین محمد کرمانی	۴۴	۴۵	سلیمان مصری	۷۶
۱۹	فخرالدین عراقی	۴۴	۴۶	خواجه بهاءالدین نقشبند	۴۶
۲۰	اوحدالدین کرمانی	۴۴	۴۷	سعدالدین کاشغری	۴۶
۲۱	عزالدین کاشی	۴۵	۴۸	قاسم انوار	۴۷
۲۲	ابوسلیمان دارانی	۴۶	۴۹	شیخ کبیر	۴۶

۴. خواجه علی رامیتنی

نام و لقب خواجه علی رامیتنی در میان سلسله خواجهگان ثبت شده است. «وی از خلفای خواجه محمود است و لقب ایشان در این سلسله حضرت عزیزان است و ایشان را مقامات عالیه و کرامات ظاهره بسیار بوده و به صنعت بافندگی مشغول بوده‌اند» (جامی، ۱۳۷۰). او مرید خواجه محمود انجیر فغنوی و از اخلاف وی است. «خواجه در کرامات و مقامات مشهور عالم بود» (هدایت، ۱۳۸۵). داراشکوه در سفینه‌الأولیا از وی نقل کرده است که گفت: «اگر در روی زمین یکی از فرزندان (مریدان) خواجه عبدالخالق غجدوانی بودی، حسین منصور هرگز بر سر دار نرفتی» (داراشکوه، بی‌تا).

او در ولایت رامیتن - از قصبات بخارا - به دنیا آمد و در سال ۷۲۱ هـ ق. در شهر خوارزم از دنیا رفت. خواجه علی صد و سی سال (۹۰) عمر کرد. مقبره وی در خوارزم تا قرن‌ها محل زیارت خاص و عام بوده است.

رامیتنی از بزرگان طریقت نقشبندی به شمار می‌رود. این سلسله بر طریق ساده زیستی و دوری از اندیشه‌های سیاسی سیر می‌کردند. علاوه بر آن، برای خود یک خط عملی و فکری ترسیم کرده بودند که بر محور در باطن با حق و در ظاهر با خلق استوار می‌شد. نقشبندیه - به ویژه سرآمدان آن - تکدی، چله‌نشینی، خلوت‌گزینی و پرسه را کناری گذاردند و از بیکارگی و بیهودگی دست کشیدند. خواجه فغنوی مراد رامیتنی، گلکاری می‌کرد و از این راه معاش می‌ساخت. خواجه علی رامیتنی نیز به بافندگی اشتغال داشته است. در حسنات العارفین، نفحات الانس و رشحات عین الحیات، نام وی در میان سایر خواجهگان طریقت نقشبندی ذکر شده است.

نقل است که از وی پرسیدند: ایمان چیست؟ به تناسب شغل خود فرمود: گسستن و پیوستن. یعنی: گسستن از جهان و پیوستن به حق تعالی (سنهوتی، ۱۳۴۴). روایت دیگری از این سخن در نفحات الانس منقول است که: «از ایشان پرسیدند که ایمان چیست؟ فرمودند که کندن و پیوستن» (جامی، ۱۳۷۰). و نیز از ایشان پرسیدند که «مسبوق به قضای مسبقانه کی برخیزد؟ فرموده‌اند که پیش از صبح» (همان).

در کتاب رشحات عین الحیات، مُلا واعظ کاشفی شانزده حکایت از ایشان نقل کرده و به ذکر مقامات او پرداخته است. اشعار اندکی نیز به وی منسوب است، نظیر رباعی ذیل:

بیچاره دلم که عاشق روی تو بود تا وقت صبح دوش در کوی تو بود
چو گان سر زلف تو از حال به حال می‌بردش و همچنان یکی گوی تو بود
(واعظ کاشفی، ۲۵۳۶)

جامی نقل کرده که بیت ذیل از مولانا جلال‌الدین در وصف خواجه علی رامیتنی است:

گر نه علم حال فوق قال بودی، کی شدی! بنده اعیان بخارا خواجه نساج را
(جامی، ۱۳۷۰)

که البته با توجه به فاصله زمانی میان زندگی مولانا و رامیتنی بعید بنظر میرسد. داراشکوه در کتاب *حسنت العارفين* می‌نویسد: «خواجه علی رامیتنی قدس سره گفت: کاشکی اهل ریاضت و طریقت می‌دانستند که راه نزدیک‌تر است» (داراشکوه، ۱۳۵۲). آنچه‌آنکه داراشکوه به تبع دو استاد مقدم خویش؛ یعنی روزبهان بقلی و ابونصر سراج توسی به تفسیر کوتاه شطحیات پرداخته است؛ ذیل این شطح می‌نویسد: «یعنی عبادت و ریاضت سبب وصول نیست. کدام عبادت مقابل یافت او تواند شد؟» (همان) از شاگردان نامدار وی، می‌توان به خواجه محمد باباسماسی از مشایخ سلسله خواجهگان ماوراءالنهر، اشاره کرد.

۴-۱. جایگاه رامیتنی در شجره‌نامه سلسله نقشبندیه

نسب این سلسله از ابوبکر صدیق تا شیخ بهاء‌الدین محمد اویسی نقشبند بخارایی (شاه نقشبند) به ترتیب زیر است:

۱. ابوبکر صدیق
۲. سلمان فارسی
۳. قاسم بن محمد بن ابی‌بکر صدیق
۴. امام جعفر صادق
۵. شیخ بایزید بسطامی
۶. شیخ ابوالحسن خرقانی
۷. شیخ ابوعلی فارمدی
۸. خواجه یوسف همدانی

۹. خواجه عبدالخالق غجدوانی

۱۰. عارف ریوگری

۱۱. خواجه محمود انجیر فغنوی

۱۲. خواجه علی رامیتنی

۱۳. خواجه محمدبابای سماسی

۱۴. سیدامیر گلال

۱۵. شیخ بهاءالدین محمد نقشبند بخارایی (شاه نقشبند).

۵. باباپیاری

از میان ۱۰۷ عارفی که در کتاب حسنات العارفین شطح ایشان ذکر شده است؛ چند تن میان هندیان مشهورند و صاحب قدر و منزلت، لیکن دربارهٔ ایشان مآخذ قابل ارجاع یافت نشد. از آن جمله است شیخ باباپیاری عارف واصل که هندی و فارسی زبان است و به تقریب هم دوران با داراشکوه، اما دارا نیز از عدم نگارش شرح احوال وی خبر می‌دهد.

داراشکوه او را پیر سر سلسلهٔ پیاری پنهان معرفی می‌کند. براساس اطلاعات محدود موجود در کتاب، او از بزرگان عرفان و تصوف هندوستان به‌شمار می‌رود که در زمان حکومت اکبرشاه می‌زیسته است. دوران حکومت اکبرشاه، عصر طلایی هندوستان و دورهٔ ظهور علوم و فنون ناب به‌شمار می‌رود، اما داراشکوه در میان عالمان تصوف او را نادرهٔ دوران و برتر از همگان می‌داند. اطلاعات ارائه شده؛ همان است که دارا پس از درک محضر دو تن از شاگردان شیخ از آنان کسب فیض کرده و فضایل و برخی سخنان باباپیاری به وی رسیده است. شاهزادهٔ ببری که بر حسب گرایش به علوم باطنی با معاصران فاضل خود همنشین بوده و کسب فضایل می‌کرده است؛ شاگردان شیخ را در سخن توحید و معاملات و ترک و تجرید از معاصران برتر می‌داند. «اولین طریقهٔ ایشان این بود که در میان پانصد یا هزار مُرید، اگر کسی به طلب شیخ ایشان می‌رفت، هیچکس او را نمی‌یافت. از هر که می‌پرسید پیر شما کیست، می‌گفتند که تویی پیر ما و در میان یکدیگر هرگز نام خود را نمی‌گفتند و نسب خود را ظاهر نمی‌کردند و یکی که برمی‌خواست، همه برمی‌خاستند و چون فتوحی می‌رسید، همه را برابر قسمت می‌کردند و اگر آنقدر نمی‌رسید که به همه برسد، همه می‌انداختند» (داراشکوه، ۱۳۵۲).

شیخ طیب سرهندی - از کبار مشایخ هند - از یاران نزدیک باباپیاری بوده و بسیاری از سخنان رایج در افواه از وی منقول است. از سخنان اوست که: «از باباپیاری پرسیدم که دل مشغولی شما چیست؟ گفت: که یاد می‌کنم خود را و دوست می‌دارم خود را و با خود مشغولم» (همان).

این سخن از یک نگاه بازمانده شطح عارفان خراسانی سده‌های نخستین تصوف است؛ عارفانی نظیر بایزید و حلاج که همواره از یک من معشوق گونه و نهان در وجود باطنی خود سخن می‌گفتند.

باباپیاری بسیار ساده می‌زیست و بیشتر وقت خود را بیرون از شهر و زیر سقف آسمان می‌گذراند. وی تمام عمر خود را در تجرد گذراند و هرگز ازدواج نکرد. بسیار کم خوراکی تناول می‌کرد و آن هم برای سیر کردن سگ نفس بود.

داراشکوه سخن دیگری از قول یکی از ملایان نقل می‌کند که: ملا به شیخ گفت: «شنیده‌ام که نام خدا را بر زبان نمی‌آری؟ گفت: نام تو را می‌گیرم. گفت: اگر نام خدا نمی‌گیری تو را آزار می‌کنم. گفتند: می‌ترسانی از خود و تکلیف بردن نام دیگری می‌کنی؟ تو حاضری نام تو را چرا نگیرم که نام غایب را نگیرم؟!» (داراشکوه، ۱۳۵۲)

درباره مشرب عرفانی این عارف، اطلاعی در دست نیست، اما از اقوال وی که بسیار به کلام صوفیان سده‌های نخستین خراسان مانند است، رایحه‌ی علاقه به زهبانیت و تنها زیستن، ساده‌زیستی و علاقه به فقر اختیاری و توقف در حالات و مقامات به مشام می‌رسد.

۶. شیخ حسین دهمده

شیخ حسین از اهل طریقت ملامت بود. در آن روزگار، روند ملامتی‌گری در بطن آداب فرق‌گوناگون نهان شده بود، ویژگی بارز شیخ حسین دهمده ملامتی‌گری به شمار می‌رفت. وی را گفتند: «تو چیستی؟ گفت: نه مقیم نه مسافر، نه مسلمان، نه کافر، الان کماکان» (داراشکوه، ۱۳۵۲).

دارا او را استاد اهل ملامت آن دوران می‌دانست. شیخ حسین از راه نواختن موسیقی و ساز و دهل ملامت خلق را برمی‌انگیخت. او بسیار خوش‌مشرب بود و با مردم با نادره‌گویی و خوش‌رویی اوقات می‌گذراند. شیخ حسین کرامات بسیار داشت و آیات قرآن را با معانی جدید و غریب تفسیر می‌کرد.

۷. سید امیر کلال قدس سره

امیر کلال بن حمزه کامل‌ترین خلفای محمد بابا سماسی است که در قریه سوخار ولادت یافته است. «سید امیر کلال خلیفه خواجه محمد باباست و کلال از آن جهت گفتندی که والدش به داشگری^۱ اشتغال داشتی و اهل بخارا داشگر را کلال^۲ گویند» (امین رازی، ۱۳۸۹).

وی در آغاز، کشتی می‌گرفته و کشتی‌گیران و پهلوانان به تماشایش جمع می‌شده‌اند و پیشه‌اش کوزه‌گری بوده است. گویند روزی هنگام کشتی، شیخ محمد بابا سماسی در میان اصحاب به تماشایش ایستاده بود؛ ناگاه نگاه امیر کلال بر وی افتاده و چنان مجذوب او شد که تاب از دست داده و به دنبال شیخ روان شده است تا به خانه‌اش رسیده و در شمار مریدان و شاگردانش قرار گرفته است (معمدی، ۱۳۶۸).

در کتاب رشحات عین‌الحیات علاوه بر ذکر احوال ایشان به چند مورد از کرامات وی نیز اشاره شده است. «در مقامات وی مذکور است که والده ایشان فرموده‌اند که تا امیر کلال را در پوست داشتم، هرگاه لقمه به شبهه اتفاق افتادی، مرا درد شکم عظیم بگرفتی» (واعظ کاشفی، ۲۵۳۶). دو عارف بزرگ و نامی از خلفای او بوده‌اند، یکی شیخ محمد بهاء‌الدین شاه نقشبند و دیگری مولانا شیخ عارف دیگ گران که هر دو از عارفان بزرگ روزگار و بلندپایگان علمای طریقت بشمار می‌روند.^۳ واعظ کاشفی او را دارای چهار پسر به نام‌های امیر برهان، امیر حمزه، امیر شاه و امیر عمر دانسته که ایشان نیز مانند والد خود دارای مقامات عرفانی عالی بوده‌اند.^۴ وفات ایشان در وقت نماز بامداد در روز پنجشنبه هشتم جمادی الأولى به سال ۷۷۲ هجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخار است (داراشکوه، ۱۸۷۲) مقامات سید امیر کلال در سال ۱۳۱۳ توسط نشر شیخ احمد جام به چاپ رسیده است.

از شاگردان و خلفای او پیداست که نگاهی به طریقت نقشبندی داشته و آداب و آرای آن جماعت را لحاظ می‌کرده است. از امیر کلال شطحی در کتاب حسنات العارفین نقل

۱. کوزه‌گری و آجرپزی

۲. رنج و مرارت کشیدن / کوزه‌گر، کاسه‌گر

۳. نفحات الأنس، عبدالرحمن جامی، ص ۲۶۰

۴. نک: رشحات عین‌الحیات، ص ۷۸ تا ۸۵

نشده؛ ولی وی جزو عارفان مجذوب و مورد تأیید داراشکوه بوده است. از این رو ذکر شرح حال وی ضروری به نظر رسید.

۸. شیخ فرید شکرگنج

«و هو شیخ فرید الدین ملقب به شکرگنج؛ از اکابر اصفیا و اماجد اولیاء» (هدایت، ۱۳۸۵). نام ایشان مسعود بن عزالدین محمود است و از اولاد حضرت عمر بن خطاب است رضی الله عنه؛ از جانب پدر» (داراشکوه، ۱۸۷۲). او مرید خواجه نظام الدین اولیا از بزرگان سلسله چشتیه بوده است. گفته‌اند که سلسله این طایفه به ابراهیم ادهم می‌رسد. شیخ فریدالدین در سال ۵۶۹ هـ ق در قصبه کهنه‌توال متولد شد. اجداد وی ایرانی تبار بوده‌اند. پدر وی یکی از پسران قاضی شعیب به نام جمال الدین سلیمان نام داشت که در شهرمولتان با دختری ملا و جیه‌الدین خجندی ازدواج کرد و صاحب سه پسر شد که دومین آن‌ها همین فریدالدین مسعود بود (فرشته، ۱۲۴۷). در کتاب تاریخ فرشته، ولادت او را در سال ۵۹۵ و ۵۸۴ نیز محتمل دانسته‌اند (همان)

شیخ فرید در همان آغاز جوانی به مطالعه علوم ظاهری و باطنی سرگرم بود تا جایی که چگونگی ارادت وی به قطب‌الدین بختیار کاکلی نیز به همین علم اندوزی وی ارتباط دارد. از نظام الدین اولیا منقول است که وی کتاب‌هایی نیز نزد شیخ خواند «شش سیاره قرآن پیش شیخ فریدالدین تجوید کرد و شش باب از عوارف نیز سند کرد و اخبارالاحیاء، تمهید ابو شکور سلمی و بعضی کتابهای دیگری نیز پیش شیخ خواند (محدث دهلوی، ۱۳۸۳).

شیخ فرید در آثار خود از برخی کتب عرفانی نظیر عوارف المعارف سهروردی، تحفة العارفین شبلی، شرح الأولیا خواجه مودود چشتی، قوت القلوب مکی یاد می‌کند که نشان می‌دهد علم وی در حد معارف زمانه‌اش بوده است. براساس گزارش سفینه‌الاولیا، شیخ همواره در حالت صوم بوده و مگر در موارد خاص، افطار نمی‌کرده است. لقب گنج شکر نیز به خاطر این به او داده شده که: «حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار نکرده بود و ضعف بر ایشان غالب شد. به خدمت پیر خود روانه شدند و در اثنای راه از ضعف پای ایشان بلغزید، چنانکه بیفتادند و در دهن مبارک ایشان پاره‌ای گل درآمد و تمام شکر شد. از آنجا برخاسته به خدمت پیر خود رفت و خواجه فرمودند: فرید! گلی که

به دهن تو رسید، حق تعالی وجود تو را شکر گنج گردانیدند، همواره شیرین خواهی بود» (داراشکوه، ۱۸۷۲).

فریدالدین از بزرگان سلسله چشتیه بود که در طلب علم و آگاهی به شهرهای گوناگونی سفر کرد. او از بخارا تا بغداد و غزنه و لاهور را سیاحت کرده بود. «او با شیخ اوحد کرمانی ملاقات می‌کند، در بدخشان نسله ذوالنون مصری را می‌بیند، شیخ عبدالواحد را در مسجد امام حدادی غزنین، همین طور در بخارا سیف‌الدین باخزری را می‌بیند و از اندیشه هر یک سود می‌جوید» (طباطبایی، ۱۳۹۱).

در حسنات العارفین تنها یک عبارت از وی نقل شده است که نسبت به اغلب عبارات به ظاهر شطح از برخی ویژگی‌های شطح نظیر: سخن ادعایی و اتحاد میان بنده و حق حکایت می‌کند: شیخ فرید شکر گنج - قدس سره - فرمود: سال‌ها آنچه حق می‌گفت، فرید می‌کرد، الحال هر چه فرید می‌گوید، حق می‌کند (داراشکوه، ۱۳۵۲).

مجموعه ملفوظات شیخ به قلم مرید و جانشین وی، بدرالدین اسحاق، تحت عنوان اسرارالاولیاء جمع‌آوری شده است. راحت القلوب کتاب دیگری است شامل ملفوظات شیخ که به قلم خلیفه دیگر وی، نظام‌الدین اولیای بدایونی، جمع‌آوری شده است.^۱

۹. شیخ شرف‌الدین پانی پتهی (بوعلی قلندر)

مدرس رضوی در ریحانة الأدب او را شرف‌الدین بوعلی قلندر فرزند سالار فخرالدین و زاده بی بی حافظ جمال معرفی می‌کند (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴). لقب بوعلی قلندر از بهر طریقت درویشی وی به او منسوب گشته است، کما اینکه لقب حقیقی وی شرف‌الدین عراقی است. او از بزرگان طریقت چشتیه شمرده می‌شود. این طریقت در افغانستان و هندوستان رواج داشت و آسانی روابط مراد و مرید، مردم را بر آن می‌داشت که ساده و بی‌پیرایه به این طریقت بیوندند. مریدان پیر خود را گاه غیابی نیز زیارت می‌کردند و حرمت می‌گذاشتند، آدابی هم از جمله ریاضت میان ایشان رایج بود که به مرور زمان از رسوم چشتیه حذف شد و تخلیه و تزکیه جای آن را گرفت. او را قطب ابدال و منسوب به بوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی می‌دانند. برخی به اشتباه پدر وی را فخرالدین عراقی صاحب لمعات دانسته‌اند. سالار فخرالدین از موطن خود در نواحی کرمان به هند مهاجرت کرد و

۱. احوال و آثار بابافرید الدین شکر. منصور طباطبایی، ص ۳۵۸ تا ۳۵۹

در شهر بانی پت اقامت گزید. مادر او نیز بی بی حافظ جمال، خواهر شاه محمد کرمانی از اسلاف شاه نعمت‌الله ولی بوده است.^۱ بوعلی در سال ۶۰۲ یا ۶۰۵ متولد شد. درباره محل ولادت او اختلاف هست. برخی او را زاده کرنال و برخی دیگر زاده بانی پت می‌دانند. «اصل وی از عراق است، اما چون گشاد کار وی در پانی پت شده و هم در آن شهر وفات یافته، هرآینه در تحت پانی پتش می‌نویسد» (رازی، ۱۳۸۹). هدایت اصل او را از عراق می‌داند؛ «او از گمیلین اهل سلوک و طریقت و واصلین مقام حقیقت و از معاصرین شیخ شمس‌الدین تبریزی و مولوی معنوی بوده و سالها با ایشان مصاحبت و معاشرت نموده» (هدایت، ۱۳۸۵).

او در عرفان و تصوف مشهور آفاق بود و به سه واسطه به قطب‌الدین کاکلی می‌رسید. بوعلی منسوب به سلسله چشتیه بود و از عارفان پرشور و جذبه و رفیع‌القدر آن دوران به شمار می‌رفت. بوعلی قلندر در ابتدا به تدریس و تذکیر مشغول بود، اما بعدها به سبب اتصال به مراتب علیه از تدریس کناره‌گزید و راه شوریدگی در پیش گرفت و قلندر شد. بوعلی در نظم و نثر فارسی تبحر داشت. او در شبه‌قاره اولین شاعری بود که در مدح حضرت رسول اکرم (ص) شعر سرود (نفیسی، ۱۳۶۳). وی تألیفاتی به زبان فارسی در باب تصوف دارد؛ از جمله: مکتوبات که مجموعه ۱۱۲ نامه به یکی از یارانش به نام اختیارالدین است. سه مثنوی به وزن مثنوی مولانا نیز از وی باقی است (همان). وی در اشعار خود، قلندر، شرف و بوعلی تخلص می‌کرد.

۹-۱. شطحی از بوعلی قلندر به نقل از داراشکوه

- بوعلی قلندر - رَحْمَهُ اللهُ عَلَیْهِ - فرموده: ایمان، اعراض کردن از غیر حق است و این ایمان را ابلیس تعرض نرساند و نتیجه این ایمان دیدن الله است (داراشکوه، ۱۳۵۲).
- و هم وی فرموده:

دگر ناموس را از ما سـ	به بدنامی بر آوردیم نامی
که نی در وی سـ	نمازی می گزارم در خرابات
چو مستم، نیست ننگ از هیچ نامی	مرا چون نام زندیقی بر آمد

۱. دانشنامه جهان اسلام، مدخل بوعلی قلندر

معرفی چند تن از عارفان شطح گوی هندی براساس حسنات ... | روستایی‌راد و حسینی | ۱۷۷

شرف! زُنار و تسبیحت یکی شد تو خواهی خواهی شو خواهی غلامی
(همان)

بوعلی در سیزدهم رمضان هفتصد و بیست و چهارم هجری در شهر پانی پت از بلاد هند در گذشت. هر یک از دو عبارت مخدوم اجل یا شرف سعید = ۷۲۴، ماده تاریخ اوست. از اشعار اوست:

چو من هر کس از این می خورد جامی نمی داند حلالی یا حرامی
ز ننگ کفر و ایمان در گذشتم نهادم خوش برون از هر دو گامی
(مدرس تبریزی، ۱۳۷۴)

- بوعلی در شهر پانی پت به ارشاد خلق و تبلیغ اسلام پرداخت. در نتیجه مساعی او بسیاری از کافران و مشرکان به دین اسلام مشرف شدند (خیرآبادی، ۱۹۶۵).
- بوعلی در انتهای غزلی دیگر می گوید:

قلندر رانوازش‌ها، خدایی را گزارش‌ها خدا اندر قلندر دان، قلندر را خدا خور بین

داراشکوه در ذیل این بیت می گوید: «و مؤید این سخن است آنچه شیخ ابن عربی در فصوص فرمود که حق غذای ماست و ما غذای حقیم» (داراشکوه، ۱۳۵۲).

نظیر این تفکرات در فحوای سخن وی بسیار دیده می شود. بیان برخی ویژگی‌های قلندران حقیقی نظیر؛ بی تفاوتی به فقر و ثروت، عدم تعلق به هر آنچه مایه دلبستگی مادی و دنیوی است، طی طریق یک راه مستقل که از جاده شرع و عرف، نیز کُفر و ایمان جداست، از ویژگی‌های کلام اوست.

در عبارت شطحی ارائه شده در مبحث بوعلی، تکرار موازین اعتقادی تصوف صرفاً در قالب یک تذکار ساده، اما حکیمانه جای گرفته است. این عبارت هیچ گونه نشانی از شطح‌های شورانگیز سده‌های نخستین ندارد. در این ابیات و عبارات همانگونه که سخن رفت؛ گزاره‌هایی با کارکرد همدلی-عاطفی و ارجاعی-تأکیدی دیده می شود که در عین بیان روش و مسلک بوعلی، گونه‌ای ترغیب ظریف و نهفته نیز در آن وجود دارد.

از او دیوان اشعار، قصاید، غزلیات و رباعیاتی برجا مانده است. ابیاتی هم به زبان هندی دارد و در مجموع اوزان مثنوی‌های بوعلی قلندر به مولوی مانند است.

۱۰. شیخ میر

داراشکوه در سفینة الأولیا و حسنات العارفين به ذکر احوال عارفان می‌پردازد، اما آنجا که به مشایخ خود یا پیرانی که صحبت آن‌ها را درک کرده، لحن دیگری می‌گزیند و می‌گوید: «حضرت شیخ میر، هم پیر من است و هم پیر پیر من. بزرگ‌ترین شطحای (۱) شیخ میر پیر من است ملا شاه و بزرگ‌ترین شطحای پیر خود منم. در طریقت استاد همه متقدمان سید الطائفه جنید است و در متأخران حضرت شیخ میر» (داراشکوه، ۱۳۵۲).

شیخ محمد بن شاه میر بن سید علی بن سید مسعود است که نسب او به چند واسطه به سید عبدالقادر جیلانی می‌رسد. «وی صاحب کرامات و خوارق علیّه و جامع علوم معقول و منقول بود» (همان). داراشکوه او را مجذوبی می‌داند که در نماز گاه به سمت شمال و گاه به سمت جنوب می‌نگریست و آنقدر در نماز بر پا می‌ایستاد که مردمان خسته و پراکنده می‌شدند.^۱

در میان روایات و عباراتی که به زعم داراشکوه شطح است؛ کمتر است آنکه به واقع بوی کبر و منیت، یا اتحاد و سُکر و کفر بدهد. این عبارات از نظر دریافت آراء یک عارف نامدار و گاه بیان مرتبه اعتقادی ایشان از زبان شخص عارف، تا حدودی قابل تأمل است و می‌تواند دریچه‌ای باشد رو به شناخت اصالت عرفان در قرن هشتم و نهم. از آنگونه هستند شطحیات ذیل:

- و هم می‌فرمودند که ستون عالم غفلت است و اهل غفلت معذورند (همان)
- و هم چون پیر من مولا شاه در اواخر متوطن کشمیر شدند، هر که از کشمیر به خدمت شیخ میر می‌رسید از وی می‌پرسیدند که خدای کشمیر چه حال دارد؟ یعنی ملاشاه (همان).
- و هم مُلا خواجه که از مریدان حضرت شیخ میر است نقل کرد که روزی در خانه نشسته بودم بر من فرو ریخت و از آنجا برنخاستم و الله الله بلند گفتم: بعد از آنکه به سلامت بدر آمدم، به خدمت ایشان نقل کردم. فرمودند: بار اول بلند گفتن الله برای

۱. حسنات العارفين، ۱۳۵۲

شنوانیدن خلق بود بار دوم الله گفتن در وقت مُردن، از نقص است؛ یعنی نام گرفتن و ذکر کردن از غفلت است (همان).

داراشکوه بارها در اثنای سخن خود از شیخ میر و ارادت خود به ایشان یاد کرده است؛ از آن جمله در ذیل شطحیات هشام بن عبدان شیرازی، شیخ عبدالقادر جیلی و خواجۀ احرار.

شیخ میر از بغداد به خراسان و از آنجا به ملتان سفر کرده و در همانجا متوطن گشت. او از بزرگان تصوف هند به شمار می‌رود. مدفن وی در شهر راجه است.

۱۱. شیخ کبیر

«وی از کُمل عارفان هندوستان است و پیشوای طریقهٔ خود و پیر وی را مانند نام موندیه بود که یکی از اقسام فقرای هنود است. کبیر اگرچه نساج بود، اما خیرالنساج بود و در توحید، وی را اشعار بسیار است، به زبان هند» (داراشکوه، ۱۳۵۲). شرح حال شیخ دیگری هم‌نام وی در رشحات عین‌الحیات موجود است، اما پس از جست‌وجو مشخص شد که شیخ کبیر کتاب رشحات، ساکن مناطق عرب نشین یمن و مصر بوده و از طریقت نقشبندی پیروی می‌کرده است.^۱ در جلد سوم کتاب ریحانة الأَدب نیز از احوال شیخ محمد حسن بن صفرعلی با لقب شیخ کبیر سخن رفته که وی نیز از معاصرین و ساکن مازندران بوده است.^۲ از دیگر هم‌نامان او می‌توان به محمد بن خفیف شیرازی شافعی، مکنی به ابوعبدالله و ملقب به شیخ کبیر، اشاره کرد. وی در زمان جنید و حلاج می‌زیسته و با آن‌ها دیدار داشته است.^۳ یافتن شرح حال این شیخ در تذکره‌های فارسی دشوار است. در کتاب سخن از یک شیخ کبیر اهل هندوستان است که در روزگار سلطان تغلق، از سلاطین دهلی، می‌زیسته است. اگر این شیخ همان شیخ مورد نظر باشد، گفته شده که «از احوال او چیزی کمتر است. این قدر هست که غلام خاصه و مؤتمن سلطان محمد تغلق بود و از وی مقرب‌تر و نزدیک‌تر در درگاه سلطان نبود و به صفات حمیده و اوصاف پسندیده اتصاف داشت»

۱. رشحات عین‌الحیات، ص ۳۴۵

۲. ریحانة الأَدب، ج سوم، ص ۳۳۱

۳. ریحانة الأَدب، ج سوم، ص ۳۳۰

(دهلوی کشمیری، ۱۹۸۸). بر این اساس وفات وی در روزگار سلطان محمد واقع شده است.

داراشکوه دربارهٔ ایشان می‌گوید: «مسلمانان وی را مسلمان می‌دانستند و کافران کافر، و وی از هر دو مبرا بود در حالت نزع مسلمانان از وی پرسیدند که تو را دفن کنیم؟ گفت: اگر بیابید و کافران گفتند که تو را بسوزیم؟ گفت: اگر بیابید. و در حجره بست و بگذشت. چون حجره را باز کردند، گلی چند در حجره یافتند و نزاع طرفین برطرف شد» (داراشکوه، ۱۳۵۲).

در باب شطحیات وی یا به گفتهٔ دقیق‌تر، رفتارهای شطح آمیز وی گفته‌اند:

- کبیر روزی نانی برای خود پخته بود. سگی آمد و آن را برداشته، روان شد روغن را گرفته از پس سگ دوید و گفت: روغن حاضر است. نان را با روغن بخورید. مردم وی را طعن و انکار کردند که کبیر خراب شد. وی [نیز] دران ضمن می‌گفت که کبیر خراب شد (داراشکوه، ۱۳۵۲).

- و هم وی گفته است: بنده باید که از افتادگی همچو سنگریزه باشد و این به‌چکار آید! که سنگریزه پای رونده را آزار می‌رساند. بلکه بنده باید که خاک راه باشد که پای را از او آزار نرسد. اگر خاک هم باشد به‌چکار می‌آید! که بر سر و روی راه‌گذران نشیند. بنده می‌باید که مثل آب باشد. آن هم به چه کار آید! که آب گرم و سرد می‌شود. بنده باید که به هیچ چیز متغیر نشود، بلکه بنده باید که همچو خدا باشد. اگر خدا هم باشد، چه فایده! از خدا همه چیز می‌شود، بنده می‌باید که بنده باشد که از او هیچ چیز نشود (همان).

اینگونه گفتارها و رفتارها در مقامات عارفان سده‌های نخستین نیز منقول است. تفاوت در این است که در سده‌های اخیر و در گیر و دار ابتدال تصوف و نیز تحکیم منزلت عارفان نخستین؛ عارفان سده‌های بعد، راه تقلید را پیش گرفتند. این سخن به معنای عدم جایگاه معنوی برخی از آنان نیست، اما شمول یک رویهٔ خاص مانند شطح‌گویی، یا نقل و ثبت کرامات و خوارق عادت از مرسومات آن روزگار بوده است.

به شیخ کبیر اشعاری منسوب است که به نقل از داراشکوه نقل می‌شود:

دارم ز شراب معرفت مستی‌ها	زین مستی‌ها عقول در پستی‌ها
یعنی که مرا نیستی ای پیش آمد	کان دارد خنده بر همه هستی‌ها

- و هم کبیر در معنی سیروا فی الارض^۱ فرموده است: «حق تعالی فرموده است که سیر کنید در زمین تا عجایب‌ها را ببینید و این خطاب به عارفان کامل است» (داراشکوه، ۱۳۵۲). علمای بی ادراک از استماع معنی این آیت به جهت الزام دادن پیش کبیر آمدند و سؤال از معنی این آیت کردند که سیر در زمین چگونه کرده شود. چنانکه نشسته بودند در زمین فرو رفت و بعد از ساعتی از جای دیگر سربر آورد و گفت چنین سیر باید کرد. بابا لال موندیه (از عرفانی بزرگ هندوستان) گفته است: {شیخ} کبیر مرا گفت که: مُرشد چهار قسم مییابد: یکی مثل طلا، که دیگری را مثل خود نمی‌تواند ساخت. دوم مثل اکسیر، که هر چه به او رسد، طلا کند. اما طلا چیز دیگر را طلا نتواند کرد. سیوم مثل درخت صندل که درخت به استعداد صندل تواند ساخت و در بی استعداد تصرف نتواند نمود. مرشد چهارم مثل چراغ، که آن را مرشد کامل گویند که از یک چراغ صد هزار چراغ روشن شود (داراشکوه، ۱۳۵۲).

۱۲. دسته‌بندی شطحیات

مفهوم شطح از همان قرون اولیه تصوف نیز به پیچیدگی آمیخته بود، از این روست که سراج، شطح را گفته‌ای پیچیده در توصیف وجد درونی که نیرومند و استوار بر صاحب وجد چیره می‌شود و از روح بیرون می‌تراود، تفسیر کرده است (سراج، ۱۳۸۸).

دسته اول

شطح حقیقی برآمده از ورود یک حال بی‌درنگ و ناپایدار است و از اتحاد حکایت می‌کند. شطحیات مشهور عرفان و ادب فارسی مانند: «سبحانی! ما اعظم شأنی!»، «لیس فی جُبتی سوی الله»، «انا الحق» از این دسته اند.

دسته دوم

طیف دیگری از این سخنان نیز در دست است که رایحه یک آگاهی پنهان از آن به مشام می‌رسد. در این دسته نیز می‌توان از یک عرفان حقیقی ناب خبر داد که در عوالم مرموز حقیقت‌جویی پرورده و آفریده می‌شوند. این شطحیات از قالب کوتاه سخن و بداهه‌گویی کمی فراتر رفته‌اند.

۱. قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (سوره انعام، آیه ۱۱)

دسته سوم

دسته دیگری از شطحیات که با فاصله بیشتری از دسته دوم واقع شده‌اند: شطحیات کاملاً ساختگی، گاه در قالب گفت‌وگو، گاه در قالب نظم و گاه در قالب عبارات عرفانی فضل‌فروشانه هستند. این عبارات اغلب طولانی هستند و در نظم تا حدود ۴۰ کلمه و در نظم تا ۱۰ بیت را نیز دربر می‌گیرند. در این طبقه، شطحی از عارفان یا در حقیقت؛ راهروان قرون بعدی نقل می‌شود. باشد که تفاوت مرتبه میان کسان و سخنان ایشان، بازنمایی شود:

– «ملا خواجه که از مریدان حضرت شیخ میر است، نقل کرد که روزی در خانه نشسته بودم بر من فرو ریخت و از آنجا برنخاستم و الله الله بلند گفتم: بعد از آنکه به سلامت بدر آمدم، به خدمت ایشان نقل کردم. فرمودند: بار اول بلند گفتن الله برای شنوایدن خلق بود بار دوم الله گفتن در وقت مردن از نقص است» (داراشکوه، ۱۳۵۲).

آنگونه که داراشکوه در معنی سخن ایشان می‌گوید: نام گرفتن و ذکر کردن از غفلت است (همان).

– شطح خواجه عبیدالله احرار: «اکنون که من در حیاتم، شما خدا را نمی‌بینید» (همان).

دسته چهارم

دسته دیگر، عباراتی هستند که در رده شطحیات جای گرفته‌اند، اما به هیچ روی شطح نیستند و تنها در قالب یک عبارت معنادار که حاصل دریافت مفاهیم عرفانی است و یا برساخته یک مناظره خوش منظر است جای گرفته‌اند. از این دسته‌اند:

– و هم خواجه (خواجه عبیدالله احرار) فرمود که: «سخنی خوب از اسماعیل انا یاد دارم که می‌گفت: ملایانی که غیبت من می‌کنند، صابون و اشنان من‌اند. یعنی من پاک می‌شوم و آن‌ها ناپاک می‌گردند» (داراشکوه، ۱۳۵۲).

بسیاری از شطحیاتی که در این مقاله روایت شده‌اند، از این دسته هستند.

این دسته شاید در نظر نخست به سهولت قابل تمایز باشند، اما نایبجاست اگر سخن سرشار از منیت، سرشار از اتحاد عارفان سده‌های نخست با آن آمیخته شود. بدیهی است اغلب شطحیات منقول در حسنات العارفین، ولو به روایت دقیق از گوینده نیز تقلیدی صرف است از شطحیات سده‌های نخستین. کما اینکه محورهای ساختاری آن‌ها نیز همان وجه ادعایی، گزارشی از احوال درونی حاصل از هیجانان روحی و نیازمند یک وجه انکاری از جانب مخاطب است.

اینکه داراشکوه همه این سخنان که حدود ۷۰ درصد شطحیات متن را تشکیل می‌دهند، در زمره شطحیات اصیل و حقیقی آورده، ممکن است ناشی از عدم اطلاع وی از شاخصه‌های یک سخن فراهنجار تابوشکن باشد که از قرن سوم در عرفان اسلامی نقش بسته و با وجود تمام مخالفت‌ها و مجازات‌ها و سرکوب‌ها، همچنان باقی مانده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

داراشکوه در حسنات العارفین به نقل شطحیات ۱۰۷ تن از عارفان نامدار و شرح حال ایشان از قرن سوم تا روزگار خود پرداخته است. عارفان هندی، عموماً بر طریقت چشتیه و نقشبندیه سلوک می‌کردند، آن‌ها از ظواهر دست شسته و به عوالم عرفانی روی آورده بودند. این رویکرد در پیروان نقشبندی بیشتر دیده می‌شود. عارفان سده‌های اخیر، درگیر و دار ابتدال تصوف و نیز تحکیم منزلت عارفان نخستین، راه تقلید را پیش گرفتند. این سخن به معنای عدم اعتقاد به جایگاه معنوی برخی از آنان نیست، اما شمول یک رویه خاص مانند شطح‌گویی یا نقل و ثبت کرامات و خوارق عادت، از مرسومات آن روزگار بوده است.

زندگی و شرح حال این افراد عموماً با اغراق و اکاذیب گره خورده و بعضاً مذموم و نکوهیده در شمار آمده است، اما از نظر حفظ نام، مشرب عرفانی، حفظ رشته شطح‌گویی تا قرن یازدهم و بررسی وجوه اشتراک ابعاد عرفانی ایشان با عارفان ایرانی قابل تأمل است.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Elham Rostaeirad



<http://orcid.org/0000-0001-9134-4543>

Maryam Hosseini



<https://orcid.org/0000-0001-6778-1188>

منابع

- تمیم داری، احمد. (۱۳۹۳). *عرفان و ادب در عصر صفوی*. تهران: حکمت.
- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۷۰). *نفحات الأنس من حضرات القدس*. تصحیح محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
- خیرآبادی، احمد علی. (۱۹۶۵). *قصر عارفان*. لاهور: چاپ محمد باقر.
- داراشکوه، محمد. (۱۸۷۲). *سفینه‌الاولیا*. بی‌جا: چاپ سنگی.

- _____ (۱۳۵۲). *حسنات العارفين*. تصحيح سيد مخدوم رهين. تهران: نشر ويسمن.
- دهلوی کشمیری، محمد صادق. (۱۹۸۸). *كلمات الصادقين: تذکره صوفیان مدفون در دهلی تا سال ۱۰۲۳*، لاهور: نشر قریش.
- رازی، امین احمد. (۱۳۸۹). *تذکره هفت اقلیم*. تصحيح محمدرضا طاهری. تهران: سروش.
- طباطبایی، سید منصور و فضلای، بهاره. (۱۳۹۱). آثار و احوال بابا فرید الدین شکر گنج (گنج شکر). *بهار ادب*، ۴ (۵).
- فخرالزمان، عبدالنبی. (۱۳۷۵). *تذکره میخانه*. تصحيح گلچین معانی. تهران: اقبال.
- فرشته، محمد قاسم بن غلامعلی. (۱۳۸۷). *تاریخ فرشته*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کنبو، محمد صالح. (۱۹۶۷). *شاه جهان نامه*. پاکستان: لاهور.
- محدث دهلوی، عبدالحق. (۱۳۸۳). *اخبار الأخیار فی اسرار الأبرار*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مدرس تبریزی، محمد علی. (۱۳۶۹). *ریحانة الادب*. تهران: نشر خیام.
- معمودی، مهین دخت. (۱۳۶۸). *نقشی از مولانا خالد نقشبندی و پیروان طریقت او*. تهران: پاژنگ.
- نقیسی، سعید. (۱۳۶۳). *تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری*. تهران: فروغی.
- نقوی، سید عارف. (۱۳۶۳). *تذکره علمای امامیه پاکستان*. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- واعظ کاشفی، فخرالدین علی صفی. (۱۳۵۶). *رشحات عین الحیات*. به تصحيح علی معینان. بی جا: بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- هدایت، رضا قلیخان. (۱۳۸۵). *تذکره ریاض العارفين*. تصحيح ابوالقاسم رادفر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Reference

- Darashkooh, M. (1872). *Al-Awliya Ship*. Bija: lithography. [In Persian].
- _____. (1974). *Hasnat Al-Arefin*. edited by Seyyed Makhdoom Rahin. Tehran: Wisman Publishing. [In Persian].
- Dehlavi Kashmiri, M. S. (1988). *Words of the Righteous: Memoirs of Sufis buried in Delhi until 1023*. Lahore: Quraysh Publishing. [In Persian].
- Fakhr al-Zaman, A. (1997). *Pub Tazkereh, correction of Golchin Maani*. Tehran: Iqbal. [In Persian].
- Fereshteh, M. (2009). *History of Fereshteh*. Tehran: Association of Cultural Works and Honors. [In Persian].
- Hedayat, R. Q. (2007). *Tazkerat Riyad Al-Arefin, edited by Abolghasem Radfar*. Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. [In Persian].
- Jami, A. (1992). *Nafhat al-Ans by Hazrat Al-Quds*. edited by Mahmoud Abedi. Tehran: Information. [In Persian].

- Kenbo, M. S. (1967). *Shah Jahannam*. Pakistan: Lahore. [In Persian].
- Khairabadi, A. A. (1965). *Mystics Palace*. Lahore: Printed by Mohammad Baqir. [In Persian].
- Muhaddith Dehlavi, A. (2005). *Akhbar Al-Akhyar Fi Asrar Al-Abrar*. Tehran: Association of Cultural Works and Honors. [In Persian].
- Modarres Tabrizi, M. A. (1991). *Rihaneh al-Adab*. Tehran: Khayyam Publishing. [In Persian].
- Motamedi, M. (1990). *A role of Maulana Khalid Naqshbandi and his followers*. Tehran: Pajhang. [In Persian].
- Nafisi, S. (1985). *History of poetry and prose in Iran and in Persian language until the end of the tenth century AH*. Tehran: Foroughi. [In Persian].
- Naghavi, A. (1985). *Memoirs of Pakistani Imami Scholars*. Islamabad: Persian Research Center of Iran and Pakistan. [In Persian].
- Razi, A. A. (2010). *Note of seven climates*. edited by Mohammad Reza Taheri, Tehran: Soroush. [In Persian].
- Tabatabai, M. and Fazli, B. (2012). Works and circumstances of Baba Farid-ud-Din Shokrganj (Ganje Shekar). *Bahar e Adab*. 5- 6. [In Persian].
- Tamimdari, A. (2014). *Mysticism and literature in the Safavid era*. Tehran: Hekmat. [In Persian].
- Waez Kashefi, F. (1978). *Reshahat Ain Al-Hayat*. edited by Ali Moeinian. Bija, Nouriani Charity Foundation. [In Persian].

استناد به این مقاله: روستایی‌راد، الهام، حسنی، مریم. (۱۴۰۱)، معرفی چند تن از عارفان شطح گوی هندی براساس حسنات العارفین داراشکوه، عارفان پژوهی در ادبیات، ۱(۱)، ۱۶۳-۱۸۵.



Mysticism in Persian Literature is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.